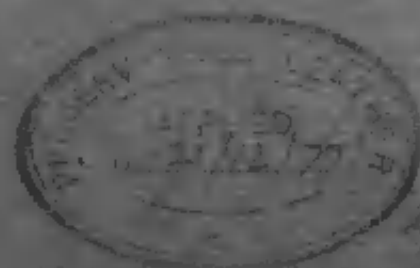


۲۲۲  
کلیات ریاضی



رسالہ علم تہذیب و ادب



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

Syed Safdar Nawab

خبر روی نرگش زبان دزد کمان معانی و بیان حمد حکیمی است  
که خبر با کمان چو نداده بیت خبر روی نرگش نامت در کمان  
ایمان ابر و دلی دارم زبان شما و کجا از مصدر در استان بخود  
ضایع خبر اندازنی نشان خبر کی صنعت دوست و خواهر کانداز  
نمود به ابع حکمت او سر عفت اندیشه را انگیزه در دامن  
مادت خباز و در حبیب کمان انداخته : و پر دبال خدنگ

نور

فطرت و زبیر و بهرام طسبت ثنعت صاحب فوسین که خبر خلک  
 و چرخ موقوف در شست اخبارین و دو عالم چون دو خانه که در  
 قبضه اقدار و دسترس است زبانی او و دو عالم سود و نعلین نشان  
 نقش پایش غاب فوسین و هرگز در محفل غاب فوسین نه زانو  
 ادنی همان یک فوس پادشاه و وجودش باعث ایجاد عالم و عبودیت  
 آستانش خاک آدم و دستی الله علی خیر خلق محمد و آل و صحابه  
 و جمیع ربابی که وی چو در دو مصطفی و در زبان و در شان علی  
 نظر کن و نسبت آن و در صلی علی محمد و خدیجه و علی و فاطمه و حسن و حسین  
 و صلوات بخوان و آقا بعد موافقت شاکل نهسا و سید امین الدین  
 و بعد مرگ سید بن سید احمد بن محمد بن خودی از اولاد سید  
 ابوالبرکات قدس سره و عرف ایشان سید بر که بود که با صاحبان

در تمام این عالم  
 لا اله الا الله محمد و آله

اعظم کثرت بی حجب و عجم مرد و مستقر یعنی حضرت امیر بنو رابعه  
ظاهر و باطن مدد و معاون بودند چنانچه احوال ایشان در بنو رابعه  
ترک بنو رابعه مفصل رقوم است چون از نژادی ایام اشتغال تیره الله  
داشت بر خود لازم گذاشت که آنچه نکته مفید است این علم تزیین  
در این مدت دریافت با موفات استگذازه و بکار آزار داده شد  
بطریق سوره نسخ جامه تزیین و او نام هر کس این این فن تزیین  
باشد شتاب از دهر به باب گردید به طایفه عاقبت این موف  
باورند که العاقبت بالعاقبت امین و منه الشوق و  
فستعین و موسم بکلمات الزمی کرده است به مقدمه است  
و بی کعبه و خانه اختتام کرده شد اما در حقیقت نگاه بانجام رسد  
که از بنو کعبه اثر رسد کان نشسته بهفت افیم خلک سخت خورشید

و بهر چراغ و دودمان صاحب قرانی دستور العمل ملک کبری جهان

جانی ابد رحمت رب العالمین ظل الله فی الارضین و هو الصمد

المعززی فرشته بادشاه قازنی ابد الله قهار و خلد و همه که

گذر و سه جهانی کهست سال و پر بنیاد نه ندارد و پادشاه نوروز ان بزرگ

که کشت رسانده تا خور و ماه و دس و دهر زین و امان و طمانه

چون تبسح کلاست و آینه ذات و امان بود علی المنعمین ابن عم محمد

و جهان بکمال رسانیده بودند که هیچ و بقیه از و قایلین این علم

و که است نشسته چنانچه عزلی و در تعریف خبر اندازی ذات و

بخاطر نیازمند و او که کشیده بقیه مسلم آورده منزل یکانی و که بزرگ

کو و ز ابر و ماه بسته خوانین پری همه و نه از یکسره و عوی و نوحی گانی

بلکه شاه بزرگست و بلکه بلکه مدحک و نزدیک و مودت

صاف شستنان هر در دور کند ای نو شکوه از نووه بد بو از غیبت  
رومان کجست بهرام که بهرام فلک چون مژگند از سهم کمان توئی  
بهلولانه پیش زور نو که سرخی ز زنگان بروی دهوی سخت کمانی  
چکند ابرو مانده شمع کمانی تراناکه نماند از دهنه در رک سخت کمان  
شده خون نبرده مانده کجست عالم که کند موج نو کفنه سب بهرام حلقه  
در کاش کمان تو زخم بار مانده کمانه پیش دست بهرام دایره بوی  
و قدر قدر اند از این قضا و قدر را شکسته صاف شستنانک  
از چهره گل و رخ از دین بیل ر بوده و شک نیست که الی بهرام کور و ستم  
داستان درین زمان میبودند از نظاره مویش کمانی و هزار برآند  
این بر کردند و در کبیتی و سدا از عالم هستی کمان آس و جرخ  
و ش سجد و اعتراف بجای این حضرت نفیست خوش بیا آورده

حلقه شاگردی کجاست جان بکشند ندی بکجا چون سوخا غمزدین  
از حسرت باز ماندندی و اگر از آن حضرت در بن علم کار ماست  
بسته نبشاده چو سوز و آموست فایده بیشتر از خوارق بطنها و آمده خرقه  
یکی روز نشانه منبر کبریا بدولت برآمد پیچید ششبره از فوج جنگان  
نصرت پناه عیان نام شد سوی بخیر کاه و در آمد بر و نرسد  
بر نند شیره ز فواید کان خواست و ز جبهه غیر کان را چو پوست  
ناوک بر نه ز هر گویست برخواست او از زده دور آمد و ران چون  
کامیاب نه نو کونی که در فوسس شد آفتاب نه چو از شش فاش  
و از هر گشت نه بنارگ نشست و ز پیشش گذشت نه از بن صاف  
نشستی که در آسمان نه بیک و غالب بر ملک کان نه فضا نقش حیرت  
چو تصور بر شد نه فد چشم جبران چو ز کبر شد نه بنازم باین شاه رسنم



ز یک خبر بگزید از مشیر کرده تا درین خبره خاکه ان از خبر نام نماند  
از راه تو کمان بلال دور بر دوستان آسانست اعدا و خبره سر او خوش  
اهل هم دوران و از قتل شان بفرید قربان باد سه از هر کناره خبر با  
میکنم روان باشد کزین صیقله یکی کار کشود و خودی کردین  
مدت سی سال در سلطنت و الله بظهور چو ستره فخر مولف بطیبت  
کلام بغیر علم نبوده لهذا اختصار این لازم گردید و هو العاقبه بخت  
مقدمه در بیان وجوب خبر از بی فضیلت های آن که از قرآن و اخبار  
و آثار ثابت شده و نبات و اوعیه و تعویذ است و تدرول کمان  
بر بهتر آدم علیه السلام و در بیان اسباب خبر اندازی و آداب  
آن و آسای پندار و احوال حضرت مبر کلک قدس سره  
و حکایتهای بعضی خبر اندازان کلمه اول و بیان گرفتن مشیر

۸۱  
اوستادان و هنر و عیب آن مشتمل بر دو جزیه در میان  
مشت هر سه استادان جزیه دوم در میان هنر و عیب آن کاتبان  
در میان اخبار کردن شست و هنر و عیب آن مختصر بر دو جزیه در میان  
در میان اخبار کردن شست جزیه دوم در میان هنر و عیب آن کاتبان  
در میان اشکال استادان اوستادان و در فوستان غیر کاتبان  
در میان کتشیهای گمان و آنچه بر آن متعلقه است مشتمل بر سه جزیه  
جزیه اول در میان کتشیهای گمان جزیه دوم در میان هنر و عیب آن  
جزیه سوم در میان حد و کتشی که در عیب در میان فوستان  
نیز در عبارت است از استادان و کتشدن و کتشدن و کتشدن  
و گذاردن و در اندن و چندان کتشدن و در میان آغاز امر و سخن  
بفرماندازی و دانستن مختصر آن نه مشتمل بر دو جزیه در میان

در بیان آغاز آموختن خبر از بی خبری هم در بیان

مقدار نشانی که می‌فهمد در بیان منظم خبر از بی خبری

کلیه خبر در بیان زده کردن کان و شناختن رخ کمان و شناختن

و پرورش دادن آن و رخ خبر و آسای پرده و میل کردن خبر و آسای

خبر و آسای خبر و آسای خبر و آسای خبر و آسای خبر و آسای خبر

با و بیان اجزائی بر مشتاکست برده خبر و آسای خبر و آسای خبر

کمان و شناختن رخ کمان خبر و آسای خبر و آسای خبر و آسای خبر

و آسای آن و رخ خبر و آسای پرده و آسای خبر و آسای خبر و آسای خبر

خبر و آسای خبر و آسای خبر و آسای خبر و آسای خبر و آسای خبر

کلیه خبر در بیان وصف کمان و آسای خبر و آسای خبر و آسای خبر

در بیان آسای هر خلهای کمان و آسای خبر و آسای خبر و آسای خبر

۶  
 و بی طریق بپوشیدن و چپیدن آن بر کان کعبه نزدیم در جهان جا بست  
 کان دوزن نالک کعبه از دهم در بیان حسن و قبح نبر انداز  
 چنانچه را رسانند و چنانچه و پست و بلند کعبه سیزدهم در بیان صفت  
 کشیدن کعبه که آنرا لازم و لازم و فاعده و علق و جنون و کعبه نهم  
 و طریق شناختن آن کعبه چهاردهم در بیان هنر ساختن کفای کعبه نزدیم  
 در بیان انواع زده دوزن آن و هنر و عیب زده و طریق شناختن  
 و بستن کعبه شانزدهم در بیان انداختن غیر پر تاب و غیره نهم نای  
 دور اندازی و بیان اسباب آن کعبه نهم در بیان انداختن  
 نبر خاکی دوزن آن و کان و زده و دور کان و صفت نشت  
 کعبه نهم در بیان و صفت ناک و انداختن نبر ناک و صفت  
 و وضع کردن آن و در بیان بخش و بیان حاجت آن نبر نهم

جوزیه اول در بیان وصف نادر و انداختن خبر نادر و سبب  
وضع کردن آن جوزیه دوم در بیان بخش و بیان حاجت آن کلبه  
در بیان اوصاف انداختن خبر کز و وصل کردن آن کلبه  
در بیان ضایع خبر اندازی و خبر نایب مار نوره آسمانی بچکان ای آنها  
و کلام اشتن خبر کلبه بیان خبری اندازند کلبه سبب بکار بیان خبر اندازی  
بازگشت و و الت و فین اندازی و انداختن خبر بشارت در جانوری  
که هر کجا باشد و این را در روبرو قبل الت و کوبند و اهل بران پیش  
رسان نامند و اهل توران قسماک کوبند و مردم هند شاهین رس  
و قلمانی که استعاره نموده اند این فن را بلیق میخوانند و فریاد میگویند  
کفند اند و در نسخه دیگر سانس نیز بنظر آورده کلبه سبب بکار بیان  
استمال و در زشتی زون قبر است اما از که آنرا سبب بکار میگویند

کلیه سبب برود و در بیان اقسام زنجیره و نامهای تراش آنها بطریقه و بیان

آنچه در این دو پرده ای که سهامیان را کار ایند بطریقه و بیان و در بیان خوا

نمونه خانه و در بیان ترتیب کردن شاگرد و جزو و اید و بعضی کتبها

آورده که حضرت رسالت پناه سرور کائنات صلی الله علیه و آله و سلم

این آیت را با لای منبر بخواند نه آیه واحد و الحمد ما سطعتم من

قوة یعنی ساخته کنید برای حرب کفار را که خوانند از قوه و بعد

از خواندن آیت مذکور است باز این لفظ از زبان مبارک میفرمود

اینها الا ان قوته القوی یعنی جدا شد که از بین خبر اندازی برکت

برین سبب بعضی عاقلانند که خبر اندازی آموختن ادب است و بعضی

گفته اند که صفت بعضی گفته اند که فرض است و عطاء من اقرین

در غیر این بیان کرده اند و زمانی که فریب سرحد کفار میباشند و کلام

آنها را خبر اندازی آموختن فریفته است و مردمانی که از سر حد کفار  
دور ترند بسیارند و از طلب کفار و ورتر اندیش تراست پس  
فی الجمله خبر اندازی باید آموخت زیرا که در بن مواهب بسیار است و از  
جمله اعمال صالحه گفته اند و هر مومنی که غسل صالح بجا آورد بهترین خلق بود  
قال الله تعالى ان الذين آمنوا وعملوا الصالحات اولئك  
هم خير البریه طایفه همه آدمیان در زبان کاری اند که مومنی که غسل  
صالح مشغول است كما قال الله تعالى والعمران الانساق  
خسر الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات وتواصوا بالمعروف  
بخدای ده ز کار یا نماز و بگوید بعبود غیر می بگوید بعبود تو ای اله که بندگان  
هر عصر است بر دستبند همه آدمیان و در زبان کاری و منابع گفتگان  
فرموده اند که آنانی که در جبهه اند و کرده اند عملهای پسندیده و دوستی کرده اند

یکدیگر را بعلل راست و درست پس خبر اندازی که به بیان باد که یک

که عمل صالح بود و خبر از آن را از بن بشارت بهر بود که قَالَ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ

يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًا كَافَّةً بنیان هر صوص

یعنی هر کسی که خدا را می کشد دوست دارد و آنکس که کار را از او کند

و در راه حق نفع صاف زده و در برابر خصم که با او است و در استحقاق

بنیادی اند از حصار خشت و نزول این آیت در شان غازی است

و در حدیث آمده است مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

فَقَاتِلْهُمْ و المقتدری و الزهی و ابنی آورده شوند یک خبر

که که خبر را به نسبت خواستند است و دوم کسی که بخرد به نسبت خوا

سیوم خبر اندازی که به نسبت خواستند اند از چنانچه هم برین معنی

و نیز بی که به یک خبر میزد و چنانچه در حدیث آمده است مَنْ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ قَاتَلَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ

من الدین  
بر او صلوات  
و بهر که در راه  
خدا می کشد  
و در راه حق  
نفع صاف زده  
و در برابر  
خصم که با او  
است و در  
استحقاق  
بنیادی  
اند از حصار  
خشت و نزول  
این آیت  
در شان  
غازی است



کما قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من يرد السهام من المعاصي

كان له بكل قدم عشق رقيبة يعني هر که باز آرد نیز از تن نه راه

هر قدمی باشد مراد از او کردن یک برده و راه المسلم

قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من يرد السهام في سبيل الله

أخطأ وأصاب أعطى بكل درجة أجر شهيد يعني هر که

یک نیز اندازد و راه اندازد از تن نه راه و با ترند عطا کرده شود

هر یک پایه از مسافت او شهید است من و می به صافی

سبيل الله كما يحتاج رقيبة يعني هر که نیز اندازد و راه

خدا او و جل جلاله هر که یک برده از او کرده باشد و کسی که یک برده

از او کند از آتش و روح غم می باید چنانچه جمله چنانچه بران طهرم

نیز اندازی کرده اند و شهیدان از آن راه و شهیدان چنانچه در مشرق

و مغرب

و در هر یک

9

که در جنگ احد پیغامبر صلی الله علیه و آله وسلم خبر پیچیده شد  
و خاصا بعد از آنکه از زبان درشتان میفرمود که ای پیغمبر خدا  
ای پیغمبر الهی یعنی خبر باند از پیغمبر ماور و پدر من فدای تو باد و مثل  
اینچنین سخن معینا بر صلی الله علیه و آله وسلم چکس را فرموده اند که  
سعد را نذر اگر سعد خبر اندازد و این بزرگی سعد را بسبب خبر اندازد  
و این هشام در کتاب بر خود یاد میکند از فتاوه که رسول صلی الله علیه و آله وسلم  
بزرگ از کین خود تا آنکه هر یک شده خانه کاین پس گرفت آن کاین را آند  
فتاوه بن نهاد و بود پیش او و در حدیث آمده که الرمی علی العراض  
کار می علی العراض و یعنی انداختن خبر بر نشانه انداختن  
چون دشمن و بن و نیز در حدیث آمده حدیث من ترك الرمی بعد العلم  
فقد ترك سنتی و من ترك سنتی فليس مني این کسی که ترک

نیراندازی را بعد و انست پس او ترک کرد سنت را که یکی ترک  
 کرد سنت را پس نیست او از من پس باید که این علم نیز بخت چنانچه  
 را ترک کند چنانچه خواند رسیده است که ذات حضرت صلی الله علیه  
 و آله وسلم در میدان شتر بخت میبرد و در محراب را ترغیب میفرمود  
 و ایشان در حضور خضی که در غریبی انداختند و منقوست که ثواب  
 بک نیرانداختن برابر دو رکعت نماز نفلت و بعضی در ثواب چهار رکعت  
 گفته اند و نیز منقوست که سید ابراهیم علیه السلام از آنجا  
 و صفت نیراندازی میفرمود و در روزی اصحاب عرض کردند که یا رسول  
 الله قدر و منف نیراندازی میفرمایند در نیراندازی چقدر است  
 فرمودند علیه السلام که ثواب نیراندازی چقدر است که در یک روز  
 مردم از جمیع کارها باز آیند و همین مشغول شوند از آنجا که شب نشین  
 که از نیراندازی

در نشان کاه بودن به نسبت نبر اندازی برابر چاه سال عبادت  
 و گفته اند که در شهر سست زمینی که در آنجا مسجد میانه پیش از چهل سال  
 بر زمینهای دیگر میبکند و زمینی که در آنجا نبر اندازی شود پیش از  
 هشتاد سال بر زمین مائی دیگر میبکند چنانچه میبکند چنانچه در قرآن  
 شریف آمده است که انزلنا للهدی فی سبیل الله  
 و منافع الناس پس مفسرین اهداء وین دو استحکام اسلام شود  
 بنام مسجد مطهر بنیاد پس ازین سبب زمین نشان کاه و بر زمین  
 مسجد فاضله است و نیز رواست است که چنانچه بر صلی الله علیه  
 و آله وسلم یکی از صحابه فرمودند که نشان کاه را دور استاده  
 کشید و نبر اندازی چنان کرد که ذات شریف صلی الله علیه و آله  
 و سلم پیرهنه کرده خبری آورد و ند باران عرض کردند که بار رسول الله

شمارانصد چه میشود و فرمودند که بفرمانده افاضن و آوردن ثواب  
 برابر است باز عرض کردند که با پرند چه امر و نه فرمودند ایست که مثاب  
 المحدثین هر وضعت من ریاض الحیثه یعنی در میان دو کوه  
 زمین است از زمین های بهشت آورده اند که روزی حضرت رسول  
 صلی الله علیه و آله وسلم سجد و خاص فرمودند که یک خبر بنام من  
 باشد از سعد خبر بنام آنحضرت انداخت باز دیگر فرمودند یک خبر بنام  
 امیر المومنین علیه السلام انداز بچنان کرد باز فرمودند که یک  
 خبر بنام امیر المومنین حسن حسین انداز بچنان کرد و درین اثنا می فرست  
 چرخ میل در رسید و گفت باید که حضرت جن و علی سلام ببرند  
 و میفرماید که سعد را بگو که یک خبر بنام من اندازد و خبر بنام  
 عونت انداخت چون نفقش کردند آن خبر را بنافتنم بچنان نفقش را  
 گاهه

که منیر خیر نبیل علی السلام جور رسیده و گفت با محمد آن خبر را بپوش  
 بروند تا برای او که شکی نباشد و انواع نعمت و حور جن مهیا دارند  
 و اگر پنج خبر انداختن سنت است و ثواب بیشتر بود هر کسی که سنت نبوی  
 خلاف سنت میکند آورده اند که روزی حضرت رسالت صلی الله  
 علیه و آله و سلم سعد و قاسم را فرمودند که یک خبر بجانب دوشاد  
 که از پنج هفت و شش را در بر حشیر زود آورده و برای جنگ من  
 قصد کرده بپند از گفت مسافت بعید است چگونه اندازم چنانکه  
 صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند فقه رسالت کن و بپند از پنج  
 که در بفرمان رب العالمین آن خبر پیش پا و مرصدا و دوشاد  
 بر لشکر با فرمودند و ناسوار شدند و این خبر را تفحص کنستیم چه خبر  
 یافتند بچکس را بپا فتم باز پیش پا دوشاد آورده و گفتند پنج خبر را

بعد از آن با دست و سر از علم خدا آگاهی یافت که این خبر از پیشین  
علیه السلام آمد است و او پیغامبر خدا بر حق است و در حقیقت او را  
مسلمان شویم پس بخدمت حضرت آمد و مسلمان شد و دیگر  
هر که فرزند خود را از نیراندازی منع میکند چنانست که از او بترسد  
انداختن روایت است و در هر خانه که نیر و کمان باشد هر روز نوا  
برگشت نماز فضل و رنما احوال دینی نویسد بسبب آنکه از روایت  
کلام الله کافر مسلمان نمیشود و از سهم خبر و کفر مسلمان میشود  
و حضرت امیر المؤمنین علی علیه السلام فرمودند هر کس فرزندش را  
نماید بخرید و این علم شریف پیامبر زد که نوا بسیار است و بزرگوار  
برایت آری آورده اند که روزی سعد و قاص با جاحوت کردند  
نیراندازی سبزه اند و حضرت رسالت بنابه صلی الله علیه و آله وسلم

با جماع اصحاب کبار از آنجا عبور کرد و جوانی پر کشت و در آن نوحه حاضر  
 بود حضرت صلی الله علیه و آله وسلم و بر او فرمودند خبر اند از منی کنند  
 چون آنروز خبر در کمان پیوسته همان ساعت از کمانان پاک گشت سیفایر  
 صلی الله علیه و سلم ازین مشاهد شادمان شدند و باران پر سبزه  
 بار رسول الله از شادی آگاهی و سبب فرمودند که این جوان گشته  
 عظیم داشت بخود خبر در کمان پیوستن از جمیع کمانان پاک گشت  
 و در رساله دستور العمل آورده که حضرت رسول الله علیه و سلم هم  
 منوجه خبر اند از منی شده اند و باید که چون خبر پیوسته غیب خدا  
 که درین بند در راه خدای غنی و جل جلاله کسبیم تا اسلام را قوی شود  
 و کافران مقهور گردند و اگر غیب کند که ما نامی بر آید یا مالی حاصل کنیم  
 بمواهب نباید پس باید که چون آنچه را در حق طرک کند و نوبه استغفار بگوید



تا صواب خدا یابد چنانچه در حدیث آمده است انما الاعمال بالنية  
یعنی هر کس نیت است معتبر در وقت سب و این را در وقت کشیدن  
کمان بخواند از آفت کمان کشیدن ایمن باشد و کمان بسم الله  
آیت است این کمان قلاب توسلین او این قاضی است  
عبدلما اوحی در وقت دست دادن تیر این سب بخواند نیز بسم الله  
روایت است این سب و ما رایت افریث و لیکن الله می  
و لیجی المؤمنین بل و احسن ان الله سمیع علیم و ما یؤتی  
الا بالله حلیه توکل و الیه انیب در مقام خواندن  
و در اکثر گشت این مسلم نیز بنظر در آتین هر که سوره بنی اسرائیل  
را بخوابد و در هر بر سبزه بچیده یا بخورد و در هر تیر که بخوابد بخواند  
و در شرح او را نیز آورده اند که هر که بر سبزه بخوابد و در کمان کشیدن

حج نبر او خطا نشود و بعد بیهفت برسد و دیگر این اسم را در قبضه  
 کمان بنویسد و نبر او بر صواب رود و اسم انبیت با ستمها و این  
 نامها فی حضرت اصحاب کتف بر قبضه کمان بنویسد بیشتر نبر او  
 بر صواب رود و نامها انبیت غلجها کسلسها کشفو ملط خنوس از وقت  
 برنس کث فطونس پوانس و س اسم کلیم فطیمه و علی الله فطیمه  
 و منها جائز و لوست و لهند اکم اجمبع بن بخانه یا بنوب و این اسم  
 کمان بند و نبر او بر صواب رود و المعطط و این اسم را در سوفا و نبر او  
 با ستمها و دیگر این اسم نبر بر بنوب صحر کتف و این نقش

و با ستمها

برای فوت بازوی و جبران بنوب و در بازوی را نکند او

۱۰	۱۸	۲۱	۸
۲۰	۹	۲۳	۱۹
۳۰	۲۳	۱۹	۱۳
۱۸	۱۳	۹	۲۲

نقش معظم و کرم انبیت

الحال بند ای نبر و کمان را با بدایت چنانچه در اکثر قواعد مذکور آمده

۱۰	۱۸	۲۱	۸
۲۰	۹	۲۳	۱۹
۳۰	۲۳	۱۹	۱۳
۱۸	۱۳	۹	۲۲

از نوشتن کسر این نامها که  
 در کتاب کمان کشیدن در این  
 از نوشتن کسر این نامها که  
 در کتاب کمان کشیدن در این  
 از نوشتن کسر این نامها که  
 در کتاب کمان کشیدن در این

با آنکه چون مهر آدم بدینا آمد و از آنکه در افتاد و رفتی در گذشت  
 باز خود را با آدم علیه السلام رسانیدند حکم شد حضرت جبرئیل را  
 که از آنکه آدم از بهشت بیرون داده و در رخت کردن و تنگین  
 آدم علیه السلام زمین را کافت و تخم کند و رخت را خان می آیدند  
 و زمین را می کافتند و تنهایی بخورند مهر آدم بجزرت رسیدن  
 بنالید و گفت خداوند این را ضایع کرد این مهر جبرئیل علیه السلام  
 را حکم شد که یک قبضه کمان و سه جبهه از بهشت بیرون داده شود  
 جبرئیل علیه السلام بفرمان خدا ای واد جل قبضه کمان و سه جبهه  
 نیز بیاورد و با آدم علیه السلام داد چنانچه فرزندی گوید  
 کمان از آسمان و فلکی تر است که نزد دست کن نیست رسول است  
 و فرزندی دیگر در غایت کمان و نیز گوید که کمان که خود را در دست

از لولوی لال و رقیقه بودند و گوشه زبا قوت سرخ اندر دهان  
 نهی در دو گوشه بگردید و دندان خاها از زمره غلام بهر سینه  
 رختان ز جابه غلام نظر میکند شست از دو سوی کمان مصفا  
 و تابان چو برق جبین است غیر ز بر جذر سر تابایی و در نشان  
 همه ملک مینامی بهر از لعل چکان آید از زالی سبک چکان هرگز  
 انگاه مهر آدم علیه السلام را کمان کشیدن و زه کوفتن و چون  
 نیزه کوفتن شست و رفت و انداختن قوس نمود اول خبر انداخت  
 خطا شد جبرئیل علیه السلام گفت اگر خبر اول تو خطا شد به  
 اگر خبر دوم تو هر که را یک سوره می داری بر اهاک کردی چون نخستین  
 تو خطا شد فتنه از دست فتنه زد و حق تو برخواست که بپای  
 برسد است از پدر مادر اند خطا روز از رزق آدمی زاده است

دیگر آنست که اگر نیز اول خط نشدگی، از کسی سبقت نگردی و در نشسته  
 استادی دست گردی بمیان نیایدی تیسر و دوم انداختن ناغی را  
 در وقت از بخاکفته اند که دو تیسر انداختن سنت آوم علیه السلام  
 است و چون بهتر چربشیل خبر اندازی را بهتر آوم علیه السلام پانز  
 از بهتر آوم فسر زندان او آموختند و در رساله قواعد از بی آورد  
 که حسین گمان برای حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم  
 فسرده آمده و حسین سجد و خاص عنایت فسرده اند این نوع  
 در هیچ کجایی و بد نشده و معقول نیست زیرا که در قصص متقدمان  
 ذکر خبر اندازی بسیار آمده چون یکبار که نازل شد بار دوم  
 همین گمان فسرده آمد پس میسالم شد و الله اعلم و در سیم المزمع  
 آورده که اولی کسی که خبر انداخت حضرت آوم علیه السلام بود

و آن گاه بپیرانست بجزرت ابراهیم و اسماعیل و اسحاق علیه السلام  
 و رسید و ابناء از آن تعبیر انداختند و خبر اندازی حضرت اسماعیل  
 علیه السلام مشهور بود و چنانچه در حدیث آمده که خبر اندازی کسبه  
 ای فرزند ان اسماعیل درستی که در شما خبر اندازی بود هیچ کس را  
 است و خبر اندازی بر سبب پیش حضرت اسماعیل خوانسته کرد و در پی  
 رساله آورده اند که چون طوفان نوح عالم را فراگرفت و پشتری  
 از دواج و دماج حضرت آفرید کار از سیاحت وجود معصوم کرد  
 و از آن میان صنعت نبرد گاه از صفحه دوران بی تمام و نشان گشت  
 چنانچه همیشه در زمان خود بانی بعضی اختراعات کرده و از آنجمله  
 نبرد گاه را از فکر صاحب هندو دماج نموده و از سبب است فرجه  
 خود سبب داشت و کار را از چوب و شاخ و پی و سبب هم تر تمیید

و ازین چاره غرض شکل کمان غایت وجود گرفت اما بچکه درنی آید  
و چشم نمیکشند و در خانه آتش لایق در آمد خبر راست خامت نمیکرد  
و راج حشبه بناب آمده کمان در غفل آتش انداخت بعد از زمانی دید  
که کمان سخت پنهان و خرم خوئی در آمد بخواست و دریافت که اگر باندازه  
افتد ال نرم گرم کنند شاید که ببرد در آید فسر کمان را از غفل بر آید  
نرم گرم کرد اما گاه برونی خواستش دل بچکه در آید و خبر از او پیوست  
مقصود رسید از آن زمان باز خبر و کمان شایع گشت و خبر در میان  
دیگر فطره در آمد که چون نام خبر و کمان از صفحه بام میخسند و مدت  
مدید گشت روزی بادشاهی از بادشاهان ترک بقصد شکار بجا  
بر آمده بود اتفاقاً در میان سینه بود و بر این سنگ تیرش  
آید و سوار بی با تیر و کمان در پی و تیر در غضب آن آید و زود

۱۵۵  
 که از دهنش برآمد و ششش و پد از میان آمده آن منجیب مانده از زخم بود  
 که تیر و کمان بهمان شکل بی تغییر و رآمده بود راست سازند پس خبر  
 مژده آن راست فطرت هر طبعی آن مرتب ساخته بعد از آن که مژده آن  
 صاحب هنر و تیر انداز آن دانش گستر مثل سعد و قاص و بهرام که روای  
 شیر با بجان و طاهر علی و اسحاق معشری و غیره بهر سبب آن قضیه  
 کارهای شگرفت و امور غریبه که از حوسد شیر جبرون باشد از خبر  
 فوّه بمقتضی فعل آورده ضرب المثل کنند احوال اسباب تیر اندازی  
 باید دانست بهر آنکه اول در تیر اندازی فراغت باید بقدر حاجت  
 نماز بهر خبر و کمان و زره و زنجیر و جز آن در نماز دوم حبس باید نگاه  
 نماید سیوم دستاو کامل باید تا شب که پاویز و چهارم فوت باید و اگر  
 از این یکی نباشد هرگز تیر اندازی بجا نرود و دست نه چنانکه بزرگی گویند



چون عاقبت آفت طوفان و طوفان زین هر چهار جنبه  
 بیکر و مستعدانه از زمین بی غاری وانی و ناهانی وانی بخند که سفید  
 است و بی حد و بعضی همین است چیز یاد کرد و اند و قوت را در کوه  
 زیرا که هر کسی بخوار خود فانی و در پس حاجت فوت نیست  
 در خوف اسباب باید نخست که بی این بی غیر باید درست و نخستین  
 فراغت ایام شمسند و دوم آید و سوم زهنا و بند و فراغت هر چه  
 و کوشش جدید و از این است و او ان از حرف کسی را ندید  
 اهل بعثه که بی راه بر برد مستل بهر توافع کزین بجهت و درانی  
 که استوار کرد و در هر سناری نه زشت کرد و استوار عالم شوی به بنام آور  
 بهیچ رسم شوی نه زلی راه رفته توان رفت راست شید بنای کراهه بین  
 خط است نه چنانچه مولا بی روم فرموده است مغل راه فرج و بی چری گشت

ره روان را غول او پری گرفت تا و نیز حضرت شیخ فخر بن محمد  
 گفته و هر که از کتب بی باوری و بدی کهری نه چنان گفته اند و بگویند  
 یا نه بی هیچی پس باید که او سنا و کامل را شنا کردی گفته و کتابهای  
 خود که درین علم نوشته اند بخواند و بر آن قسلی کند تا از مفصل و غالی  
 نماند چنانچه بزرگی کو بدست یابد از دست هر قبضه گرفت و نماند  
 زایل قبضه گرفت و هر آنست که هم از او سنا و علم قبضه گرفته باشد  
 با و نه چنانچه مولوی معوی فخر مایه هم نوزمودی و گفت و گو  
 بمراد بر باید بشود و هر چه عقل باشد ای پسر نه بی باغی موی  
 اندر ریش و سر نه چید کن تا هر عقل و بن شودی تا چو عقل کل توان  
 بن شودی سه هر که بی سنا و باشد وقت نبرد انداختن نه نبرد و  
 یازد و دست کار نه بد و دارم و چنین من از قندیم و سنا و اولاد

و انچهائی کارزار بزرگی سه چنین گوید بخت در نصبت گری نه که در هر چه  
 بابت بهتری شود و گرنه تر آن کار از کی سبب که کفر و انی صواب و حق  
 سببی چهره و نو در خواست هر چند سکنه زانی سه بود در کاری است  
 و متواتر نخت او سنا و باید و نخسبی کار خال البقی صلی الله علیه  
 و آله و مسلم جلیقوا اولاد که المرحوم بنی پاموزند و تر  
 خود را نبر اندازی و هر گری او سنا و نبر اندازی کند بجای و شغله  
 بد آنکه نبر اندازی کی از محصل صالح و بادت و او آت و این بسیار  
 چنانکه بغیر اظهارت نبر اندازی بخند بکند، لیکن باشد نبر و لیکن  
 در دست نبرد و چنانچه بزرگی گوید سه کم کبر و پنهان و کبر و لیکن  
 نمیدانند بصیرت خبری با خضارت و در وقت نبر انداختن اول ستن  
 بچند و پابرهنه شود و نزد یک نشان کاد جیاد و لیکن را بر دارد

اول قبضه کائن بسوی آسمان کند بعد خبر را از میان گرفته با کائن  
 وصل کند و بر قبضه و شست سوره فاتحه بعد بسم الله بگردد بخواند بجز  
 آیه ما رمیت انا رمیت ولیکن الله رمی ما آخر آیه خبر خوانده  
 و مکن این خبر را در پیشانی آید و درین هنر است اسناد مذکور ضابطه  
 علم را از فکر صاحب خود ابداع نموده اند و صاحب کتاب اند  
 یکی ابراهیم دوم عارفی سبوح سبحانی مغربی و میرزا اسناد و این  
 در تبر اندازی شکل علامه سب و راستا وین و نشین و شست  
 گرفتن و غلبه بین و جوان حب پنهان بر یکی و علامه علامه بهائی  
 بیان کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و فقیر مولف که از شاگردان  
 سید میرزا کمالک سب بر خود لازم دانست که آنچه در بعضی کتب میرزا  
 در احوال میرزا کور و درین و از علم خبر اندازی بیان است و بافته

بغیر قلم آرد چنانچه حضرت پیرک لشک فداست سره در سر کار پیر  
از امر این آنوقت نوکر بود که بعد از چند سال از آب افتادند و  
در بای چپ ایشان شکسته رسیده آن آب را فروخته معالجه بای خود  
نمودند چنانچه بعد از چند روز که روست بافتند ایشان را فکرت  
بهر رسید که حق تعالی بیشتر بسبب نوکری و توجه معاشش میسر میگردد  
حالا بچه قسم بر انجام دو معاش خواهد شد و چون وقت شب شد  
میرزا که بعد از نماز خفتن بخواب رفتند ذات شریف حضرت  
رسول صلی الله علیه و آله وسلم را دیدند که ایستاده اند و حضرت  
علیه السلام را میفرمودند که بفرمایند که بفرمایند که بفرمایند که بفرمایند  
میرزا که در سر حق کرد که حضرت را از این مسلم کاری نیست باز حضرت  
منی را علیه و آله وسلم بفرمودند که بفرمودند که بفرمودند که بفرمودند که بفرمودند

بموجب حکم آن حضرت شاه ولایت علیه السلام خبر و گمان بدست  
 ایشان دادند چون صبح شد صفت این واقعه باطنان خود نقل کردند  
 و گفته که راست است حسب آنچه در حدیث شریف و روایت  
 دیگر که من برای فقید وانی که لا یتمسک الشیطان بک و بفرموده  
 که من برای فقید وانی که لا یتمسک بکس برک نیک باطنان خود فرمودند  
 که بیاید آنگاه و غیر شکسته مارا که در خانه موجود است چنانچه بموجب خبر  
 ایشان خبر و گمان را آورده بدست ایشان دادند فرمودند این را  
 از ما بشنید باید کرد باطنان ایشان یک کلونی را بر داشتند و بر سر کل  
 نهادند گفته که راست است پس بر تبه برک نیک خبر با گمان تبه  
 نموده اند از آنکه از کلون صاف گذشته بود از این حال منع شده  
 و خوشحال گشتند و میگویند که این برای تحصیل این علم شریف است

بر بامات شاه کشیده بودند در هر ار یعنی یک در زش که از سبب  
 در زش کن زو کشیده و منو و از حضرت شاه و چیت تاب معلوم  
 میشود چنانچه در چیل از بعین چیل در زش مفهوم شده که که از  
 کشیدن کن زو داشتند باشد این در زش استخوان نمایه فقیر  
 غیر از سبب همین در زش کن بسیار زو کشیده چنانچه فریب  
 باز ده نامک رسیده و محفور حضرت علی بجای کشیده و در سبب  
 این کن بود که در خور و سالی فیه در از داشتند با دان نمیشد  
 ایشان را بسبب شکافی و فراخ برگ کلک میکنند و اصل نام  
 قد برگ بود از مردم سادات علوی و از روزی که در بای ایشان  
 و افتد شد برگ کلک شهرت گرفتند تیر اندازی ایشان از جمله  
 بود چنانچه از بزی گفتند که غیر شش سوزی خصم بر این شدنی

ناول و تهن از ستم لرزان شدی چه و نشن گمان را پیا راستی نه زانده  
 کاست بر خواستی نه چرخ بگفت کرده طبعها بی پورده غافلچه بخواند بر ایشان  
 ز دور نه نطقست بر اسد الله که از بزرگان فقیه فرادست فرجه پشینه  
 و بجزرت بقید گاهی مرحوم نفس میکردند که اکثر اوقات من در رکاب  
 میرک تنگ میبودم که نشانه را بقید آورم بمقابل هزار قدم بی نپاوند  
 و به شاگردان خود میرسد که خاکی نشانه را زده و انطرف میفشد پس  
 بهنر برود بعضی میگفتند که حضرت غیر انطرف نمیند این صدا  
 از دهان مبارک خود میکردند که انابر داشت و تیر میزدند پس کثیر  
 به نشانه میرسد غیر انطرف بی افتاد و نشانه انطرف باران میبود  
 دیگر اگر سینه دهان مزید معر بود به قید گاهی مرحوم قسم میخورد  
 که میگفت که من بهمن همراه میر میبودم لیکن خیرازی بابا موخسته



میر نمودند که اگر کسان مشغول و کلمه کوچی غیر اندازی داشتند  
 از خود بخود یادزدی کرده چنانچه بیک قسم روزی با هم راه بودیم که بر روی  
 ابراهام آمدند و میخواستند که آنطرف در باب سرخ بودند علی و علی  
 که گشتی پیاده او گشتی را پر کرده بود چون گشتی بر آن گذارند و در پاسبان  
 از آنجا خاکی در کی میبند نمودند انداختند جوی که تکه دست داشت  
 در سر آنجوب غیر تزلزل کنند شده بود و فنی که گشتی آمد بان طبع قسم نمود  
 که گشتی از ما سبب حاج گفت از حضرت سبب در جواب که نظر کرد و بخود  
 غیر شده بود و دیگر آنکه وقتی که شاه جهان بادشاه بنفشه ابرار رسید  
 جنگ قلعه در میان آمد و بجای که چیزایر آفتاب میر سبب میر گشت  
 همسر او باران آنجا رفته قسم نمودند که سبب بنفشه و غیر و آنجا گشت  
 بر بالائی بنشیند که مد نظر بود و بر آمدند و در آنجا سبب بنفشه و غیر

بنظر ایشان آمده از آنجی قبر پر تاسب یا قلندره انداختند که در آنجا  
نمر از دهنده بود در میان قلعه از بالای قلعه فریاد میکردند که اگر دهنه  
اند از دهنه خود دارد چرا که قلعه را نمیکند و چرا که کافری سردار  
از قوم راجپوت بر ملک مسلمانی ظلم کرده بود روزی در کشتی نشسته  
میرزا کوثر میرزا و روزی که از سینه اش بران کشته بود و هر دو تخت  
کشته را هم غیر شکسته قبر پر بارفته و بگذاشتند و شجاع از آن کردان  
میرزا بود و اکثری میرزا شاه شجاع میبودند روزی شاه شجاع در باغ  
نشسته بود و متعجب از انعامت بیغ درخت در دانه میخ میخ درختند  
بود بنظر مآبد شاه شجاع ایشان را طلبید و گفت که کجاست میرزا  
میخ بر خیزد ایشان فسر مودند که جهان سپاه سپارد و دستشان زده  
قبولی کرده باز فسر مود که باند از بد حضرت قبر خاکی انداختند که بآن

پنج رسیده از پنج و از نخته و در دانه نبر که شسته بود و دانه را از نخته  
که نبر پیازند چنانچه میگویند که از چهار صد قدم سافت زیاده بود  
و بگویند از شش و شصت و آرد و شش و شصت و از راه و از چوب و از  
الطافی آمدند که در راه با چندی گفت و مقابل خبک در میان آمد  
ایشان فرمودند که اندکی بایستند و نماندنی نبر را به چسبیدن  
بک نبر که در دانه خام که در نخته راه بود و نذر که نماندنی  
خوف شده بود همه کاوان سجده کردند تا سر حد خود آدم هر سه  
کرد و سلامت ایشان را رسانیدند و در ظاهر بیای قضا کردند بود  
و استاد ایشان مورچه پی بود و کمان ایشان دو نیم تانگ  
روز داشت نبر افتد کار مسکوک و در حجر عقیقی آمد و نفس خوانند  
میگویند که در چهار ده تانگ کمان در دست ایشان بود و

۲۴  
اعلم بالقول اسب و در بعضی کتابها آورده اند که حاجیان از راه کربلا  
بر او دریا بکعبه شریف برفتند باد مخالف پدید آمد چهار را بجهت  
سوی سنان برد حجاز این است که انداختند و چهار را بر حال داشتند  
و درین است که از آن فرستادند حجاز این سوار شدند و تروکیه  
آمدند و جنگ را شروع نمودند و اتفاقاً غیر از این در میان  
حجاز این بود که آن و تبصره را برداشت و کمان را زده کرد و تیر را  
مقدم کافران چاک شد کافران مقهور شدند حجاز این از  
عالم غیب اوازی شنیدند که این خبر اند از راکنه مان آورده اند  
روان حجاز مسیحا ناموافق با جمیع کرده بعد از پنج هزار و شصت  
جمع شدند به غیر اند از نه کورد او ند باید دانست که در یک قبر نفع  
و بنیاد آخرت حاصل شد چنانچه عزیزی گفته است هر یک از اینها

که از هر علم این هنر شد شریف گفت اندامه اسهم للرب  
 الاسلحة وحقیرها واطولها یعنی جز سر هر اسلحه هنر است  
 نه از جهت ذات بلکه از جهت صفات یعنی جایگاه هر جانی که غیر فواید  
 آنجا هیچ سلاح هنر شد و بر بی گفته هر اسلحه هنر شد و مصاف  
 چون از میان میکند مشکاف و دیگر هنر بوده که کشید تیغ  
 زن از خنجر بر آرد و بناو که کند از کام نه اندام که هنر هنر و کی باشد  
 ز آلات نادر در اندر جهان نه به هنر و دوست نامیزه و رفته زول  
 بکند و تاو که چارچند بیابان کرد که ز نازم سازند سنان زانند  
 دانش هنر زانند و در رساله فوسیه آورده که حکیم بنو احمه میگوید که  
 غیر انداختن هیچ هنر نباشد همین کافیه که اندامها هنر کند  
 و من راست و بند از کت پد و گوشت را بپزد این و چشم مار و کشتن

و در راه بر کشد و جنگ بپاویزد و جایچه قدر مرده اند که فیه منافع  
 کثیر حکایت آورده اند که حضرت شفق بی رحمة الله علیه را مرقوم  
 بود و بزرگان شهر برای عبادت او رفتند در خانه را بسته بودند  
 از شکاف در نظر کردند و دیدند که شیخ پیر اندازی مشغولست و در آن  
 سروری حاصل شد که شیخ هنوز نشسته است چون شیخ را خبر کردند  
 بخت را درون طعنه و فتنه که در انداخته شیخ را بخورد و دیدند که گفتند  
 ای شیخ چون دیدیم که به غیر اندازی مشغول گمان بر محنت کردیم  
 و خوشحال شدیم و حالای میسوم که بخوری شیخ گفت از حساب من  
 شدم گفتیم احوال بسیار کم که نواب بسیار باشند پس دیدیم که  
 حاجی فاضل از غیر اندازی نیست پس بعد از وسع امکان برخواستیم  
 و خبر دستاورد ما مواب بیشتر شود و در حکایت آورده اند

که چون آن بخت بدخشی پیراهن چندی از رفتاری خود که مردم فتنه  
 بودند چنانچه بفرمانی سرور در زیر قلعه سوره پیر فتنه که یکبار  
 کادی در مسجد آن میجوید یکس از رفتاری آن گفت که آنقدر راه  
 نیز کار میوه اند کسره و آنرا گفتند که اگر بگوئید خبر اند ازیم عزیزان  
 عرض کردند که چندی از به که نماند کنیم آنرا که کن بر دوشش و خالی  
 داشتند خالی را از کمر بر آورد و در کمان بند نمود و انداختند  
 نقل میکند که خالی آنطرفه کادی که در دو دو حاضران برین عقیقه شده  
 که نیز خفا شده در همین فکر بودند که کادی افتاد چون چو و نه پانصد  
 قدم راه بود خالی پاک از کادی چندی بود و در نفس بسیار آید سینه بکوب  
 خلعی داشتاده شده و کار دینی نیز حاصل شده و شتر از آن و نیز  
 ذکر کرده شده ایه که خبر الکلام ما قبل و دل و الله اعلم

کلیه اول

تکیه لول در جان گرفتن است و سنادان و کج و هزان  
 شنبست برود و جعبه جزیره اول در بیان گرفتن است و است  
 و آنچه در آن غلط دارد و اگر شکل گرفتن بهرام کور به انگشت است  
 خنجر و مغر و سلی این هر سه انگشت قبضه مکان را محکم گیرد و سبده  
 را بلند دارد و چنانچه از باغی پنج ایهام گرفته کف دست را خالی بگذارد  
 چنانچه اگر میسر بود ترا خا به اندازد و پنج سبب وقت کشیدن مکان  
 نرسد و قبضه را فوست با شش و چو بزرگ رسد بر مرغ و شش  
 و سه سیاه و ایهام را وصل کند و نیز را درین هر دو انگشت انگشت  
 تا از قبضه جدا نشود و در وقت کشیدن نیز هر دو انگشت را جدا کند  
 تا نیز آزاد چرون رود و بیست و بی انگشتان و این است  
 ایهامی گویند و چنانکه باز نیز یکی انقباض و فرقت که در قبضه چنانکه



بند دست که بلند می کنند بکجه برادر صید دارند و این بهترین قبضه است  
 و بند دست بهرام بلندی بود برای آنکه دست بهرام کی در دست سپهر  
 لازم که دست خود را به بندری کسج سازد و در دمی این قبضه را  
 چهار سو خوانند و این ترکستان بهین قبضه غریب اندازند و این به  
 سواری سبک کار آمد چنانچه خنجر بی گفت مستوی می شد بهرام گویید  
 که آن جنک باز دارد و لبه است و انگشت قبضه گرفت سبب راست  
 نه انگشت و بسیار زبان است و درین هر دو انگشت گرفت بشیر  
 به غیری سودان چنین مشک به در گرفتن شد ظاهر علی چهار انگشت  
 قبضه حلق را عظم ببرد و ابهام را با پای سیاه و دوسلی ببرد  
 و این شد را که دست کوینه چنانکه سوزا که مقلی شد را که و کثیر  
 کند آفرین بر تو بر باد سپهر بهر چهار انگشت قبضه فشار شد

والله

بواسطی او سیاه بهام آید که بر قول طاهر چنین آمده است پس راگزین  
 همین راگزین آمده است و درین بحث خبر کسب نموده انرا اخذ و کسب  
 آن باشد که برودن قبضه در آرد چنانچه سه پیکان بر بند و یک  
 انگشت بهام باشد و بعضی این را سه انگشتین میگویند و خبر هر یک  
 را بهر ازین قبضه نیست چنانچه وزیر میگوید بیت قبض بیان  
 و بهر سه ام کن نظرت در خبر و شب ز زلف و بای فوار نارت و کسر فتن  
 و سخا فچهار انگشت است قبضه که آن را محکم گیر و چنانچه در بحث  
 طاهر مشرف گفته شده ولیکن بهام را باقی سیاه و متصل قبضه که آن بدو  
 و در بحث خبر باقی بهام در آید و این بحث را در آرد گویند  
 و خوف خبر چنانکه خبر وزیر میگوید سه سیویمت سخا فکار در آرد  
 اما تصور است طاهر آمده است ولیکن به سیاه و قبضه خبر

نرا نکشت که حاصل ای غریزه جن مرکب غیر ایسام را در بدن باقی بماند  
 آن نام را در دیار که گرفتن برست نوع منت را سخت بگیرد تا منبر جسد  
 رود و بسیار بدود و در اصطلاح غیر اندازان این را شش گویند  
 چنانچه که پس بگیرد سخت منت و منت آرد و شود غیر شش که از  
 از سبیل و پود و میگوید مولف ضعیف که بهترین وجود است  
 که قبضه که از نزدیج انگشتان بگیرد از دست نکشت خنجر و منبر و سطل  
 برین ترغیب که خنجر را قدری نرم بگذارد و از منبر و سطل قبضه که  
 را بچینه نام گرفته ایسام را سخت و محکم بدارد و تا سر سیاه بر غیر نرم  
 بر پشت قبضه که از دیار و لیکن از قبضه که از جسد ایسود بسیار از  
 قبضه که از دکه نخورد و در سینه ایسود بر خنجر فروز نیست  
 لیکن حاصل ایسام بر منبر و سطل واجب است و بر کفی را قبضه

بر کفی

پس گفت بزرگ را قبضه باریک خوب است و بزرگسایان نیز  
 خوب باشد و بزرگش است که چون قبضه بیک و میان سه انگشتان است  
 مفید از نیم انگشت فاصله باشد با کف می که بعضی یک انگشت هم گفته اند  
 این قبضه شکو است و از این کم یا زیاد و عیب می آید و قبضه باریک  
 چاره بر پنجیدن موم جبار و غیره و بزرگست و بزرگ می خوانند که اگر  
 انگشتان کنده و دور از باشد قبضه بهرانی بگوید اگر شک و گونا  
 بود قبضه که دشت که آنرا چهار سو و مربع می خوانند اعتبار کنند  
 و اگر در حد وسط بود قبضه خنجر باز است و استعمال نماید بهر حال بزرگ  
 کمترین می آید که خنجر باز جامع است بشیر علی که پاشنه را زور نوزاید  
 چنانکه هر یکی گفته است استاده دست و قبضه چنان گیر استوار است  
 این منقوش ز می از آن ره نشانه را تو در بعضی رسائل آورده اند

که اول قبضه جنگل باز است و دوم هرابی سببوم مربع که آنرا گروشت  
 نیز گویند و جنگل باز است که انگشت ایهام و سبابه جدا باشد  
سر انگشت یعنی ناخن سبابه بر پشت قبضه کمان بود چنانچه در رسا  
ضوا ابط اثری آورده که طریق قبضه جنگل باز است که کمان را بزند  
 نصف کف دست می کشند که آنرا موشک یا کاسه و دست را  
 محرف نمیکند دارند و قبضه کمان را بطریق مبکیده که نام کف دست را  
 متصل بقبضه می دارند اما زور بر پاشنه میزنند تا بند کمر در قبضه  
جنگل باز سر استین اند اخن قدری منعد رست لیکن حرف دین  
بی اند از جد یعنی غیر را در قبضه کمان حرق ساخته در یک طرف جلده  
بی اند از نو و ذکر قبضه هرابی با انگشت باخته که میس و جوه خوب  
 تر بلکه بند دست را بطرف باز کمان از نو غیر مرغشیر همین قبضه سبابه

چنانچه و نیز بی کوب سه قبضه با هر چهار قسم شده اند که سی و چهار قسم شده  
 اولین قبضه است بهر ای که هر ملک ملک نامی است و دومی قبضه  
 است جنگل باز که بسته اند جمع غیر از سی و بی قبضه بر رسم قدیم  
 که دشت است قابل تعلیم چهارمین قبضه وسط خوانده و پنجمین  
 که بی نامند از وسط میجد عبیدی نیز در دست نیز را برابر کبیره  
 جزیره دوم در میان حبیب و هنرشت و آنچه بوی نسلق دارد و بدانکه  
 در بین هر سه شکل گرفتن است که بالا و کرفتن است و چنان  
 بگرد که پشته دست بر قبضه تا بسته با وقت کشان نیز زوهر مشا  
 نیز نه و خروج نکرد اند چنانچه موله نالحد و حلیه الرحمة  
 میزاید سه وقت گرفت پشته بر قبضه بر مملکت در زخم زوهر حد  
 خون روانه راقبه اگر پشته کف دست و نقصان دارد و کی آنکه

دو انگشت و یک نیم انگشت و یک انگشت بر کمانه کند و میبندد  
 و بر انگشتی مرسته کند میبندد و بر اندازی که برین نوع میبندد بگوید آنرا  
 سکه دست کوبیده و شبر دست نیز سکه دست است که از چهار انگشت  
 کف دست که از یکدیگر و این خضر رنگی دارد و اگر شبر درون قبضه چنانچه  
 مذکور بر سر العیانی آبا الله که دست را البته میبندد و نزدیکی سجا  
 و فعالی حافظ باشد و بانی انقباضه اول نرود دست بنابر آن از آن  
 هنگام سکه دست است چهار بافته و ظاهر که برین سبب انقباضه را سکه دست  
 بخوان گفت که نسبت بان سکه دارد و لیکن هرگاه نسبت بان  
 صنعت نرغیده باشد و بدست که شبر دست باید گفت و آنکه از سبب  
 بر اندازی که بر دست است که سبب نمانی زبینه دو رنگی بنشیند و اندر آن  
 و بدو رنگ است از پنج و بدست یکی آنکه فیه کی نرود گفت که بدو رنگ

کمانه

نخچه

گمانزاجان گیرد که کوشه باه بجانب چپ میبرد که به سوم انگشت  
 دست راست بکن به دست چپ را برقرار دارد چپ را در دست  
 زدن تخیم بسبب زور کمان که این دست چپ از بالا بطرف  
 چپ کش خواهد شد تا به زور بدقت سبب غزنی صبر یعنی میوای  
 اگر زور دراز است با چپ است: پیاز و کرندی رساند و دست  
 و کوهن کمان را بود زور پیش زور کمانش دهند دست ریش  
 میگوید موقت ضعیف اگر قبضه کمان در دست بسبب سنگین است  
 بچند کف دست را افکار کند که خواهی که در کف تو غنچه ز قبضه ریش  
 چون قبضه در کف آری است روانه شود با قبضه کمان را به کف دست  
 نمی ماند پوست را کشیده کند آید شود چنانچه بزرگی گوید به علت  
 قبضه دست در و سنی که افند اید به قبضه دست سبب تر بر اگر افند <sup>کنند</sup>





و قبضه نماز الحان بگرد که با قافی او در عصر ای مردستی بید آید و بخوا  
 جای گذشتن غیر را که سبب دور جو ای متبصر هر قدر که عرض بسیار باشد  
 بهتر است چو اگر در وقت گذشتن غیر بر خانه و سو فاع را بصفی همان و کبر  
 نغز و دغیر یا آقا بشن برود چنانچه عذر بزی میفرماید و در انگوشتی  
 که سویی بال نمی بود قبضه انگبسان می شود تا غیر را راه نباشد  
 به ننگه بر آه کن و در دو سید و ملک و بعضی میدان غیر گویند  
 چنانچه به بانه را بهام قبضه معاف که آنرا چو میدان غیر است نام  
 و باید که در قبضه گرفتن غیر انگبسان را برابر با ستواری تمام و صلی  
 چنانچه اگر خضر است باشد در کشیدن همان عیبی را و بعد از وصل  
 استواری غیر از جمله ضرورت بنا بر آن است و ان نازک است  
 خضر و بهام وانی الله بر غیر رسائیدن او را شمرده اند که قبضه همان است

این

نیز

و نیز در برای خبر و سعی پیدا خواهد شد و اگر احیاناً مشکوک شود  
یا جدا افتاده قبضه از دست جدا نخواهد شد و این خطا درست  
و در این حالت اسباب بر نیز از نرسد و اگر غلطت و عیب در نرسد  
نشد داشتن انگشت منبر وسطی است که در قبضه بر به بی آید چنانچه  
اگر وسطی قایم نباشد خبرش نیست و لرزان و جنبان و سرگردان  
و در پس حقیقی ایهام بر منبر و وسطی واجب لازم است و در  
سایه اختلاف کرده و دیگر آنکه گمان را در دست چنان باید داشت  
که اگر آب از گویست بالا بریزد بگوسد باین چکد چنانچه وزی گفته  
سه چکد که قطره آبی از حباب نگاه و بجا که از گوشه باین کند  
شود و نیز با دیگر همبر حقیقی گفته سه ستاده که مزه و راری چون  
پوفت کشدن و نوحه کعبه یا است نیز خودش و فن کش

پنجمه بی بائه از کچن برقی کنه و دیگر آنکه در صحت کمانه ازان بوشک  
 بالآ از میان تر نشسته و سبابه را کوبند و بوشک پان کف دست  
 آنست که از پنج جگر و خنفر نصف کف دست و هر چه که تر و یک بند  
 است از پنهان آنرا بپاشند کوبند و پوست بالآ بی سببه را دامن کوبند  
 و از پوست سببه که آنرا دامن کوبند نمانند دست را نخت نمانند  
 و فرجه که میان جگر و خنفر است آنرا بجم کوبند و میان جگر و ده  
 را عنب کوبند و میان دسلی و سبابه را رطب کوبند و میان  
 و اهبام را فتر کوبند چنانچه در نصاب آمده و سه بعیم و پنج  
 و رطب چهارم فتر است و اینها همه جیب فرجایی بشمار است  
 و الله اعلم بالصواب کلمه دوم در میان اختیار کردن  
 و عیب و هنر شست شست بر د و جز عیب حرمه اولی در میان

انواع گرفتن شست بر اثر گرفتن شست برت نیکن شست  
 و طاهری و اسحافی داشت بهر ای است که بر شکل پست و زخم  
 انداخته عقد العشرین وضع الیهام بین السبابه  
 والوسطی و فی عقد الیحاو الشلقة قبض الوسطی  
 و معها قبض البصر و الحنجره شده که بند و چنانکه در عقد کشان  
 میگویند حساب کردن و شمردن و انچه است که نرگشت  
 ایهام را میان انگشت سبابه و وسطی متصل پنج این هر دو  
 انگشت برار و دو وسطی منفر و خنفر را حکم میدهند و نرگشت  
 را درون زده دارد و بعضی این شست را ماه و دور و لی گویند  
 و کردی و همین خوانند سه شست زهرام نو ماهین و آن  
 پست دست را عقد کن و غیره آن میگویند که غیر این شست

اینم انشت و لازم باید زبرد اگر درین شست زده در میان بند دوم ایهام  
 میباشد و شست سه ظاهری است که بر شکل شست و شست و عقد  
 الشین وضع بطون السبابه علی اصل طهر الا ایهام و فی الحلو  
 مثل اصنای و است کبرند و انجانیست که زانشت را با سبابه  
 که دیگر و چنانچه سبابه یک در ویناخن ایهام بنشیند و ناخن مثل  
 بند و یکم سبابه باشد و از وسطی کلی جدا بود و سر سبابه در  
 زده باشد برین شست بهر نموده که انکشتوانه باشد غیر توان  
 انداختن کنون هر دو نوع شست مذکور ایهام و سبابه یک  
 فسران کند نازده بر سبابه نرسند و وجود کرد اند و این را بهر  
 سبابه نامند و لکن زده شش نیز گویند و شست اسحاق مثل ظاهر  
 و لیکن حرف و شست و بن ناخن ایهام موازنه بکار موی سبابه

و انکشت

نیم

و انکشت سبابه بیرون حبل باشد و این شست <sup>نکست</sup> هر دو  
و کردی غرض نیز گویند و طاهری را مسنوی نامند و دیگر شست  
شست از اینجست گویند که وقت شست برین طریق مسکرونه و مینا  
بهرام کور و طاهر و اسحاقی آشفته و بزور و مسح کردن نکشت  
سابه و دیگر وقت چنانچه غزیری مسکونید <sup>نکست</sup> بهر ای و سحافی  
و طاهر هر چه هست اختلاف اندر سبابه کرده اند این هر سه بار  
بعد گرفتن این هر سه نوع شست مذکور خنجر و منبر و وسطی غیر کرداد  
و حکم بند و دامن کتابه چنانچه غزیری مسکونید <sup>نکست</sup> بهر ای و سحافی  
و دیگر که در طبع اوست نه اگر سخت حکم بگیرد <sup>نکست</sup> بهر ای و سحافی  
اند از آن وسطی و سبابه را ختم میکنند و هر دو نکشت <sup>نکست</sup> بهر ای و سحافی  
از صورت شست بیرون میشود و دیگر نکشت <sup>نکست</sup> بهر ای و سحافی

۱۰

غیر از بن مولا کشت بسته است غالب نیستند آنرا در بعضی  
رسالهها آورده اند که چون بعضی غیر از انرا را عصبه بنام  
و ضعیف شده بدو انگشت میگرفتند تا فوت باید بزرگی که به  
چنانچه سه جو قبری بعد از آمد بکار و دو انگشت از ضعف کرده چنان  
معا حاصل الامر باید به غیره هر گونه شکی که خواهی بگریز و شست و بشین  
گرفتن است حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم  
چنانکه در حدیث آمده است: قال رسول الله صلی الله علیه  
والله وسلم اعطى حفص بن غوث من ثمنه ثوبان  
و این امر بجانب سعد و قاص است و این از ان سبب بود  
که در ابتدای حال اسلام ضعیف بود چون سعد و قاص غیر  
انرا خشن گرفت ای اسلام را فوت حاصل شد حضرت

نور

نور

ذات شریف صلی الله علیه و آله وسلم فرمودند که گشت خود را  
پنهان دار و ناکافران سبب موزند و سبک بگویند بولف ضعیف  
که گرفت گشت آنست که گشت سبب را جدا آورده بر ابرام  
بدارد تا با سبکی و بیلندی تیر و البشود و این را شگفتی مستجاب  
و بعضی گشت را اندرون حیدر می آورند و وقت کشدن ابرام  
را به سمت گشت به لیکن اکثری بدزدند گشت سبب را بر سر ابرام  
اولیست و هر گشتی که شصت و پنج و سی و دو سبکی بود  
بزرگ تمام بند کرده باشد که اگر مشه رگی در آن برکت یافت  
که گشت نیز یک از دست پیردن سبب را دیگران گفتند  
که گشت حال نباید باشد پس باید داشت که چون تیر را بچند بند کرد  
باشد چنانچه ابرام مانند حال نمایان شود و بعضی نیز



که سر تاخن اقام مانده جان نماند لیکن قسم اول بهتر است  
 بنام جان کیشید را در گرفت شست و باید داشت ده نام بنده  
 را بر سر سبای پوشیدن بغایت غموم است خیزد و دیگر میان  
 عیب و هنر شست به آنکه معبد از گرفتن خبر در شست و در کشیده  
 یعنی خبر را از وصل گاه گرفته بچینانند زیرا که چون خبر را در شست  
 بگیرد و اندکی بکشد و باز دهد درون سوفا را از اتصال نه جدا  
 شود و نهی مانده چون شست شد گرفته بچینان و در کش مکش  
 زان مبر که نهی مانده است فایده خاندان و بعضی گفته که در وقت کشیدن  
 گمان شست را بخت باید گرفت چنانکه اگر کوکی سپیکان خبر را  
 بگیرد و سویی خود بکشد از شست هر دوین خوانند برود و در وقت  
 کشدن خبر شست را چنان از او باید کرد که کوزن پوری و بمرور چرخشند

بر زاین قبضه و این را در او را مصداق تیراند از آن شمشیر که بر خیزد  
 کوچه است و از او دایره کشیده و همچنین اگر بر وی نشیند هم قبضه  
 بر زمین و این بر سبیل مبالغه است معصومه است که در وقت کشتن  
 بر سرش را بکشد از او کند تا بر صاف و صاف و دو چنانچه حسن نقش  
 کوچه بنگران سویی حب اهام کبر که خالی بود جایی بود خنجر  
 درین است ما دام خالی گذارد و درون تراکت با دام و در آن  
 مرکز برست شود و کند و دم زند سر بر نشان رود و چو از او است  
 برست چیده ای فلک زه ز زمست بپند شود اگر باد سبایه بر بکوه  
 بر قبضه هر که بر دست توده و ظاهر فی مکه چه چون بر قبضه  
 بر قبضه راست کن قند از او کبر است و سبک کن و اندر او اگر در  
 کشتش بر خرم خور و پیلوی سواد هزار سودن قبضه ترا سبب شود

و خطی و راقی چه باید و آن خط را او ستاد آن بر سه نوع بیان کرده اند  
یکی را خال کوبیده و یکی را زلف کوبیده و یکی را کبوتر خال است  
که سواد غیر با قیغه بر سه و یکطرف سواد از نیم نخد خاسته شود  
و کبوتر خال که چو در دهان از غیر با قیغه مساید و خطی در از چه آید دور  
در از بی قیغه و زلف است که چو زنده از غیر با قیغه مساید و خطی  
در از چه آید که بناست بار یک بود در وسط قیغه معنی در خوش  
این دست عجب از سبب می افتد و بگفتند اند و گفتند نشد نشد  
بلا بی خط ایهام باید داشت اگر زود خط ایهام باشند شکم ایهام  
دیش کند دخون بر آید چنان گفت نزد خط ایهام هم خوشی  
فرد تر نداری بی لا بند و کبوتر شدن با خن از قشر دن نکست  
پس را خن ایهام سند چون بستر از د بود بهر سند د استاد ای استاد

این علم در کتاب خود می نویسد که چون سو فاعل خبر بچندین یکشنبه باید که  
 سه انگشتان دست شست که خبر و خضر و وسیلی بوده باشد حکم یکشنبه  
 به چینه و دو با هم و سیاه به خبر را بگیرد و بچندین یکشنبه چنانچه سو فاعل  
 خبر را خفه کند که خفه کردن سو فاعل خبر را ام العیوب و نشانی  
 سفیدی تاخن به سیاه به چوشش پس انگه بر دو وصل یاد ام کوشت  
 وصل یاد ام بند کردن سو فاعل خبر را کو بند پس باید که بند دوم  
 سیاه به بر تاخن اهیام بود و سو فاعل خبر در میان چو فست چمن  
 متزیاد ام خواهد بود و سو فاعل خبر را فاقی کو بند و الله اعلم بالصواب  
 کلیه سبب و در میان اشکال استادن دو ستاد و ان چه از اشکال  
 بهر دم کور است که هر دو پارچه برابر و از چنانکه هر دو پارچه موازنه و موا  
 فاعل باشد و بقولی یکشنبه و چنان باشد که در مقابل حسابی

خنجر بای چپ باشد و این قول اینست و بار من بیشتر بر چپ  
 بود و میل من اندکی طرف چپ سوی زمین بود چنانکه بزرگی گوید  
 سه کی شکل است و بر ارم کورنه باده شده بی چون از پست سوز  
 دو پارچه بر هر سید است بی بوق دو انگشت بگذشتنی نشانه چپ  
 خنجر چپینا و به شکونه او و او این هر سید و او تکرار بای چپ باز  
 خوشتر بناد و کردی دل خصم پیشتر که گاه بر لب هم میشود  
 بگردید میل سوی راستنات و شکل استادن ظاهری تر انگشت چپ  
 را مقابل نشانید بر او و بای چپ را مقدار نیم کوزه بویان باده میشود  
 نافه است باده و بای راست را مخروط دارد چنانکه نشانده است  
 راست مقابل باشد بای چپ باشد و بوقت کشیدن کمان  
 زانو چپ را اندکی بچینانند یعنی خم دهد چنانکه بار من بیشتر بر چپ

و میل تن اندکی سوی زمین کند چنانکه برزگی کو بر سه <sup>مهر</sup> دوم شکل ظاهر  
 که دار و شرف بود نوک موزه بسوی چرف و لی پای راست از  
 چپ او جدا بود بی نیم که از پس پاشنه همین راست را منحرف داشتند  
 و چپ این هنر نو باشد شقی شکل سه ستون اسحاق سه پای  
 انگشتان هر دو پای را برابر نشانند هر دو پای چپ از پای راست  
 بمقدار یک پست پشته اند و بقوی یک انگشت و بارش بر پای چپ  
 و میل تن اندکی سوی زمین بود تا زیاده چنانکه برزگی کو بر سه  
 سوم شکل اسحاق راست که بود شش پس از پای چپ پای راست  
 سر انگشت هر دو قدم استوارت بسوی چرف و استخبره قرارت بقدر  
 یک انگشت آن بکراپی بود تا حاصل در میان دو پای تلبه زور باید و نوا  
 استوارت بر آفتاب چون غیر خواهی که استوارت و لیکن قول الی کفنه اند که چپ پای

از بای راست مو از نه یکدست بیشتر نهد بهتر بود تا استاد فومی باشد  
 چون شکل طاهری از همه شکلهای بهتر است و اولیها هر یکی به هر یک شکل  
 بهتر اند از نه و لیکن بعضی بهتر اند از آن در استاد و در کشیدن  
 کمان نوعی دیگر در پی آید و این نوع بغایت بسند چون صحت و بیجا  
 میباشد و این نیز در بنیاب گفته اند نیست چون خواهد که خبر اندازد و  
 بشکل طاهری بایستد چنانکه باه مذکور است لیکن چون کمان را بکشند  
 بای راست بچینانند یعنی خم و هر دو بار اندام بر بای راست نهند  
 و میان را نیز اندکی بچینانند تا مسبب شستن سوی زمین بود و اگر بسیار  
 بچینانند محسب و بای چپ را چ خم نهد و سبک بکشد و بغایت  
 زیاده چنانچه در اصطلاح بهتر اند از آن استاد و طاهری را کاند  
 خبری نمیند و استاد طاهری با ستیاق مغربی موافقت بسیار دارد

کر در زانوی حبس که پیش گذاشته میشود و آنرا خشک کرده و کارخانه  
آنرا که بر آورده میشود و در آنجا آن در هر سینه منقش علی بن ابی طالب  
در بوابت الی آورده و لیکن چون مستر ربع تیر در کمان آورده  
و یک ربع چرخن بودی حبس را هم بچینا نده چون خام نمرد و رامن باشد  
جانب نشانه میل کند و غیر یک به و او سنا و ان اهلست این است  
را و می میگویند و یک لکتری نیز گویند و این است و منسوبست  
با سنان مغربی به آنکه لکت را است و ان بر چند قسم بیان نموده اند  
و اشتقاق کرده اند بعضی گفته اند که بقدم باید زد و بعضی بر نه  
هرست قدم باید زد و بعضی گفته اند تا پیش قدم و لکت را بمقابل  
چاکب گفته اند هر چند که اسب جلد و نیز باشد چون چاکب زند و تا  
نبرد می کنند چون لکت و در هرست نیز اند از هر چند که جلد و لکت به



و لیکن با کتبه جلدهای زیاد، کتبه و اصل در کتبه است که آواز بخشد  
 همان و آواز کتبه بر دو مشق بر خیزد اگر موافق نباشد هیچ کار نباید لیکن  
 آنست که چون خبر تمام در آورده باشد بای چپ بر دارد و چنانچه بقوت  
 تمام بر خیزد این را بای در میان کو بند و سه لکنتی آنست که در نهانی  
 در آوردن خبر بچیند و بای چپ را اندکی سبب بند و بای راست را  
 بر دارد و نزدیک بای چپ بقوت تمام آورد و باز بای چپ بر دارد  
 و بقوت بر زمین زند و هر تمام در بین آنست که چینه بن و بای بر خیزد  
 و سبب و بس داشتن بکون و نری و حسن تمام بود تا شیرین نماید  
 و بعضی خبر اندازان این را بچیند و انداخته چنان نموده خواهد شد  
 و بعضی نوع چهارم هم وضع کرده اند و آنرا چپ بای کو بند و لیکن بای  
 سه شکل که معمول است و آنست که بخت نخواهد کرد و آن نیست ب

۶۴  
بکن خضه پای که آن هشت سبب تراخت دوم سوی ساقی خوشش  
همین وقت باشد میان دو پات بود که یک یک پست حدان نماید مثل  
چلیپا و دپات بجز وقت کشیدن ز جات برفت کشش چون درای خیز  
همه بار بر پای بنشیند که بجای که اندر کشش در شوی به پادشاهند  
نور نور فوی به و درین مشکها که گفته شده که پای چپ او کشیدن  
کمان ناکون بجز پست و در از زمین بر ندارد و این عیب غلام است  
چنانکه گفته اند سه جای کت و ن جوانی که زمین تا کمان باشد خود را  
از زمین تا که برست پای زور کمان تا که پای و در عیب که بر اندازان تا بگوید  
موت صغیف که بهترین اسناد و آنچه غیر تحقیق کرده است که راست  
اسناد و پای چپ را پیش اند و پای راست را عقب چنانچه مفاصل  
میان قد بین یکدیگر است با کثرت زیاد باشد و اندکی پای چپ را

چنانکه در متن برای حبس باشند و از انکشت برای حبس را مقابله کنند  
 و قدری برای بر پای راست تیر فرو و آید چنانکه در اسناد ظاهر فی سابقین  
 گفته شد و این موضوع است برای پیرانه از بی سبب که از پوست چهار  
 گان با نوار دو دگر از پیرانه گان باز با دو با نوار و قد خود را راست  
 دارد و پاره را هیچ نم ندید و این اسناد را میبایستی گویند و این انگری  
 مناسب است از اسناد ظاهر فی قبیر آنچه از اخوان سپاه نجف الدین  
 سید الله تعالی و ابان آنچه اسنادی شیخ بر طه سه هندی استماع  
 یافته و ابان از میان الهدی و طان و ابان از حضرت میر کزیک  
 قدس سره و نیز اخوان دیگر که در سند میر بودند تحقیق نموده ثبت گشته  
 اسناد برای کشیدن گمان زور اسناد میبایست و دیگر باید دانست  
 که بعضی پیرانه از آن گفته اند که راست باشد و میان قدس بن نجف

و تمام بارتن را بر هر دو پای مساوی دارد و برابر باشند چنانچه برای نعل  
 بی و بستند و نشان بر برابر تر انگشت پای چپ دارد و بعضی برابر خنجر پای  
 چپ میدارند و در نشستن و برخاستن برابر باشند تا زیاده و کمبود این  
 قواعد تا که از اسناد نه چند بود چه حسن برست نخواهد آمد و ما توفیق الهی  
 بالله که چپ را در میان کشتنهای گمان آنچه بدان نفسی دارد  
 مشتمل است بر سه جزوه اول در بیان کشتنهای گمان و آنچه بدان  
 متعلق دارد و در آنکه لفظ کشیدن وضع شده است برای کشیدن گمان  
 آنکه این قسم که اول باشد اصعبی که ذکر شده که از او در ذکر کشیدن بخوبی  
 گفته که چنانچه دلو بزرگی را و کا و سبزه آب میکشند خوب نگاه نمائند  
 که خرج آن چگونه در کردنش بی آید و در بسمان و دلو هر از آب چنان  
 چه قسم بنیانی میرود و ناله و کشیده میشود و همان وضع با سینه تیر را

و کشش آورد و لفظ کشیدن هر چه بر آن کشیدن صادق است و کشش  
 گویند چون در اینجا مذکور غیر از ذببت از کشیدن کشش کان و غیره است  
 و کشش را او سنا و آن بچند قسم بیان نموده اند چنانچه دو قسم تقویر و  
 غیر آورده است یک قسم بیان نموده و سه قسم دیگر است که بعد  
 از او مل و فحله و احدی که از مندی کشش آن سه قسم معلوم  
 نموده اند که در فاعل این فعل چه کرده است از این سه قسمی سر دادن بدو  
 بعد از غالی نموده و آن از آب که سر می دهند و بچه جلدی از باغی پرچ  
 و لوف و میرود و این کشش را از این اخذ نماید و این سرعت و جلدی  
 که می کشش آورده سر و در ظاهر امور است اول برای لازم کشش  
 و صورت ثانی برای غیر اندازی و دیگر در رساله است از سه  
 آورده کشش را او سنا و آن بسیار نوع بیان کرده اند چنانچه این کشش

و بنا کوشش و شاری و رنجی و آخر کی و کشتی و پستانی اما مکر است و  
 آنچه پسندیده اند درین مختصر ذکر کرده اند است بنا کوشش و شاری  
 و آخر کی اما بنا کوشش است که برابر کوشش باشد یعنی اگر کشتش تمام  
 شود و شست به بنا کوشش رسد و درین کشتش چون خبر تمام در آید شست  
 و تفریق نشان باشد و نشان بگوید که در و غیر این کشتش جلده و  
 و بسیار بود و شاری است که برابر سبب کان را بکشد و این کشتش  
 زیباست و این هند الکتری همین کشتش خبری اندازند و این را بهر دست  
 کشتش مینامند و آخر کی است که برابر کشتش همین آخر کی کشد و این کشتش در  
 باشد و تفریق درین کشتش خبر جلده و بسیار بود و چنانچه خبری میگوید  
 بهت کشتش چون موفقی بود بر کوه چو عام است و این کرد و تفریق  
 علی خواص بالائی آخر کوه است که کشتش در و او بهر دست و تفریق

کشش به آنکه چون خواهد که می ترا بکشد از آن سکه شکل گرفتن قبضه کن  
 که بالا ذکر یافته است یک شکل کرد دست چپ را بر او دراز کن چنان  
 قبضه کن مقابل سخنان آخر که چپ گیراند از باشد دشت را بر او  
 و از چپ که از انگشت بالا و زبر و راست و چپ نباشد و مرفق در  
 کشش را در دست دارد به آنکه نوک مرفق دست کشش با تمام کف چنان  
 بیفتد و بر زور بر دارد که کو پا که آنقدر دست یک وصل است و است  
 تا وقت که از کشش در دست نگیرد با ستواری بجا است اصلی باشد  
 و مرفق دست مذکور را بر مرفق دست قبضه که بعد بکشد و سبب بهم  
 کرده از جانب پشت خود بر سببان اگر شخصی بر چهار پدیده را روی پشت  
 و بنده نشود و این بر سبیل مجالده است اگر مرفق مذکور بنده باشد  
 نیز سر بنده باشد نه بر دو و نیز خاکب نوده سر بنده خواهد بود

اگر مرفی مذکور باین بنا نقل خواهد بود نیز مذکور است برین در پیشینه و بنده  
 ناصح نوک نیز باین مرفی و فاعله بکدی بر استی بر این باید که بعد از آن  
 و بنده بجانب یمن بار اصل تفاوت نداشته باشد و اگر مرفی  
 شد بجانب یمن بر آید نیز شش باین بر است رود و سه رانج در  
 نود و یک و شود هرگاه مرفی راست باین بچپ خواهد شد نیز بر باین  
 خواهد افتاد و در پس مرفی نیز بر باین به پسنی می افتد و از دست کفچه  
 او از کند و بسبب پسنی مرفی راست سوراخ نیز یک ده و بنماید اگر مرفی بچپ  
 استخوان بند نیز بر بند یعنی بند بچپ باین بجانب راست باشد نیز  
 مذکور میل به طرف راست نماید و نفس علی جزانی جمیع احوال و محسوسات  
 است باشد بسبب سختی تان رکن علت معلول خود خواهد شد  
 پس با و دانست ابراهام و سبب زده را بگیرد چنانکه در حمله و مبارزه



و بعضی سبزه بکشانند که در گمان را میکشند و این عیب است و آنچه  
 راست را بر ابر بکشانند که بآن زده گرفته است بدارد چنانکه مرآه  
 بالا نهد و پایین تر از انگشتان نشود چنانکه گوید سه یک شست بماند  
 و آنچه راست است بجای از کم و بیش کردن خطاست و این عیب است که  
 بغیر فم آورده که اذ آنکه رفته رفته که باد و آتش این چیز را واجب  
 و نظر را بر فم و بجای خبر بدارد و تا نقطه هم ضبط بشود و در رساله  
 آورده که در کشیدن غیر اختلاف است بعضی میکشند تا آنجا که دست  
 برسد یعنی تا سر دوش و بعضی میکشند تا آغوش و آن را ریش که بر آن  
 میاند و سپس میگذرد و بعضی میکشند تا زخم و بعضی میکشند بسوی  
 پستان راست اکنون کشیدن تا سر دوش و شش خیمه فدایت  
 و هر ارم دست بود برین بوده اند بواسطه آنکه غیر ایشان در دهان بود

و آنچه

و این قسم کشتن برای اهل حصار و قلعه خوبست و کشتید تا آخر آفرینتان  
ریش مذهب اسحاق و غیره است از برای رست اندازی و کشت آنها  
این کشتن بهتر است و آفتش کمز و آن دو شش و یکر هیچ نیست و مانند  
و اما بان این فن است و در رساله توافقت آری آورده کشتن  
کمان بر چهار ده قسم است اول بر دشت کشتن دوم ریش کشتن سیم  
نوع کشتن چهارم آغز کشتن پنجم کشتن ششم سینه کشتن هفتم بنا کشتن  
کشتن هشتم ابرو کشتن نهم بینی کشتن دهم همواره کشتن یازدهم سادی  
کشتن و دوازدهم حرف کشتن سیزدهم رجب کشتن چهاردهم هارم  
کشتن که آنرا کشتن لاذی گویند اول بر دشت کشتن و آن است  
که موضع خاف با کف و مرقع و قبضه یک و نمره برابر بر دشت باشد  
نیم است و نه بند آید دوم ریش کشتن و مرقع آن است که از ریش

بند انگشت پست و در کشش آرد سیم نزع کش و طریقه آن آنت که گفته  
است باحد نوک قبر و تحت و قبضه و جایی گرفت زه برابر و مساوی  
بود بجای نزع در کشش با پنجم سر دادن نیز چهارم آخر کش و آن آنت  
که بدستور مذکور برابر استخوان آن نوک در کشش آرد تا پنجم سر دادن  
از موضع مهر و گذارد و استخوان آن نوک آنت که بر سر بند کتف میباشد  
لهذا این کشش را بین اسم موسمی ساخته بچشم گفتف کش و آن آنت  
که بدستور مذکور موضع کشش با فافکاه و کعبه در فنی خویش با نوک سینه  
و تحت تا زمان گذار بیک و پیره باشد و بکنتف خود نگاه دارد و کنتف  
ش را را که بند و فرق میان کنتف کش و آخر کش است کنتف  
ست نزد استخوان آخر کش و آنچه از بعد آن نوک و در گذرد و از بعد  
بالا نر باشد از کنتف که بین ششم سینه کش و رتبه این آنت که بدستور

مذکور از وقت شروع کشتن تا هنگام که از دست کفچه یا نوک غیره  
 قبضه برابر نوک پستان آید تا که بزرگتر شده باشد و هفتم بنا کوشش  
 است و آن آنست که برابر بره کوشش می باشد یعنی اگر کشتن تمام شود  
 موضع گرفت زه به بنا کوشش رسد و در بین قسم چون غیر تمام می باشد  
 آید نظر بر نشان داشته میشود و غیر خاکی و بر تپ و این غیر اندازی  
 بد باشد از بین قسم کشتن چون آن انداخت که بسیار جلد و صاف  
 بی کن و غیره و دهم ابرو کشتن است در روی آن آنست که شش و فاق  
 برابر ابرو برسد و مرقن را برابر فاق ظاهر دارد و نهم کشتن بغلی است  
 و طریقه آن آنست که شش و فاق به بغل برسد و این معیوب است مگر  
 در جای مزبور است اختیار کرده اند و دهم هموار کشتن است و طریقه  
 آن آنست که موافق نشان مغایر شده به هم آری می باشد و کفچه یا نوک

مساوی داشتن و پیزی کشیدن یا زود هم کشش مساوی است و آن  
 است که در وقت گزاندازی بر دو کوسه گمانا برابر مساوی داشتن  
 و این برای گزاندازی کوفته موضوع است و آنگاه هم کشش حرف است  
 و طبقه آن است که برای انداختن خبر که بر هوا یا بر شاخ درخت گمانا  
 حرف نموده کشش کرده میشود و این را در اصطلاح خبر اندازان میگویند  
 باید دانست که میں گوشه پائین گمان بسوی سینه خبر انداز باشد سینه  
 کشش رجلی است که قبضه در بامیده نموده کشش منجابه و صورت آن  
 گمان خبر که نهایی مروج است و اگر گمانه مست آن گمان بسیار است  
 و آن گمان مانند کلب میشود و خواه در شکم آتش و میل کشند یا  
 از جوب بانس فقط باشد و جدا آنرا از روده کشند باز پوست  
 آن و آنرا در سینه می کشند که میله چهارده هم کشش لازمی است و لازم برای